اعوذ باللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

 امام صادق علیه‌السّلام راجع به كیفیت تغذیه و آن مسائلی كه در حول و حوش این قضیه قرار دارد در حدیث عنوان، مطالبی را می‌فرمایند كه لازم است انسان نسبت به آن مطالب توجه داشته باشد و دقت كند و كیفیت تغذیه خود را بر آن اساس تنظیم كند تا این كه از دو جنبه افراط و تفریط برحذر باشد و بتواند یكی از امور بسیار مهم، در راستای وصول به مراتب و مطالب عالیه را مورد دقت و توجه قرار بدهد. البته این مسئله، مسئله بسیار مهمی است و از آن چه بسا غفلت می‌شود به خاطر عدم توجه به اهمیت آن و توجه بیشتر به مطالب و مسائل دیگر.

 بارها خدمت رفقا من عرض كرده ام، برداشتی كه انسان از مسائل سلوكی دارد یك برداشت صحیحی نیست اكثرا افراد برداشت شان و معادلاتی كه در این زمینه ملاحظه می‌كنند، صحیح نیست و بیش از آن چه كه بخواهند موانع را در خود جستجو كنند و درصدد رفع آن برآیند دست نیاز و حاجت را به امور خارج از اختیار و اراده خود دراز می‌كنند در حالی كه انسان باید با همین امكانات و با همین استعداد و با همین اموری كه خداوند در وجود او نهادینه كرده است، این راه را طی كند.

 عرض كرده ام خدمت رفقا كه بارها مرحوم آقا این مطلب را گوشزد می‌كردند به واسطه این كه همه ما در این مسئله نقطه ضعف داریم و همه ما نسبت به این مسئله مورد ابتلا هستیم، كه همان طوری كه فرض كنید كه یك شخصی وقتی كه مریض می‌شود در مراجعه به درمان نگاه به خود نمی‌كند، بلكه نگاه به طبیب می‌كند و همه امور را از طبیب می‌خواهد به دست بیاورد و كسب كند، در حالتی كه طبیب فقط یك نسخه می‌دهد و بیش از این كاری انجام نمی‌دهد، رعایت این نسخه بر عهده خود بیمار است پرهیز از آن اموری كه برای او مضر است بر عهده خود بیمار است و تسریع در معالجه بر عهده خود بیمار است، او این نسخه را می‌دهد و همین طور پرهیزها را می‌گوید و بعد خداحافظ شما را به خیر و ما را به سلامت، این كاری است كه پزشك می‌كند بقیه مسائل دیگر بر عهده او نیست، یك جراح وقتی كه عمل جراحی انجام می‌دهد خب آن مقدار وظیفه او است كه این عمل را انجام بدهد، درست هم انجام بدهد، مواظب باشد كه آن موضع عمل عفونت نكند، عمل صحیح باشد، ولكن مسائل بعد از آن عمل یعنی همان جنبه نرسینگی (پرستاری) قضیه كه باید پیگیری بشود و به دنبال همان عمل قرار بگیرد از خود عمل مهمتر است، چون اگر این مسئله رعایت نشود خب عمل ناتمام می‌ماند و چه بسا منتهی به مرگ بیمار می‌شود، خود بیمار و همین طور اطرافیان باید نسبت به این مسئله دقت كنند.

 یكی از مسائلی كه همیشه برای افراد در همه زمانها مورد نظر بوده و به اشتباه هم بوده و به این قضیه بارها از ناحیه بزرگان تذكر داده شده و توجه داده شده است مسئله احاله مطالب و موارد مورد توجه است به دیگران و سلب مسئولیت از خود و از آن اموری كه به خود انسان بستگی دارد.

 بنده این مطلب را هم در زمان مرحوم آقا رضوان اللَه علیه مشاهده می‌كردم نسبت به شاگردان ایشان، البته ایشان روششان روشی بوده كه مجال نمی‌دادند برای افراد كه در این زمینه بیشتر تصورات و توهمات پیدا

 شود، و همین طور این قضیه در زمان آقای مرحوم حداد بنده این را مشاهده می‌كردم ولی خب وضعیت آقای حداد به این كیفیت نبود، گرچه ایشان نسبت به این مطالب تذكر می‌دادند ولی از آن جایی كه ایشان كم صحبت می‌كردند طبعا این مجال برای توهم و تخیلات برای افراد بیشتر بود، و مشاهده می‌شد كه همه افراد یعنی اكثر آنهایی كه خدمت ایشان می‌رسیدند از همان اول توقع یك امر خارق عاده داشتند نسبت به راهشان نسبت به امور خودشان نسبت به مسائل خودشان تصور ایشان بود همین كه آمدندو دق الباب كردند و وارد این بیت و مكتب شدند دیگر همه كارها بر عهده او است او باید شق القمر كند او باید ردّ شمس كند او باید محول قلوب كند او باید همه افكار را دگرگون كند او باید همه امور را تغییر بدهد همچنین مسائلی بوده و خود بنده هم گاهی در همان زمان كه اعتراض می‌كردم نسبت به این امور مورد انتقاد قرار می‌گرفتم كه شما موقعیت استاد را درك نمی‌كنید شما موقعیت معلم را نمی‌فهمی‌شما به آن مسائل اطلاع ندارید در حالتی كه روش و مرام اولیاء خدا این گونه نبوده اگر آنها می‌خواستند نسبت به تلامذه خود شق القمر كنند خب قبل از آنها اولی بودند كه این كار را انجام بدهند، پیامبر اولی بود بر این كه این مسائل را انجام بدهد، ائمه علیهم السلام البته آنها این كار را انجام نمی‌دادند امام صادق علیه‌السّلام می‌آمد برای شیعیان، برای شاگردان صحبت می‌كردند، مجلسی بود، منزل حضرت باز بود، می‌آمدند و مطالب را حضرت بیان می‌كردند، همه مطالب فقهی نبوده، مطالب اخلاقی بوده، مطالب روش آنها بوده، مطالب زندگی آنها بوده، درست؟ ولی ما از امام صادق فقط دنبال احكام فقهی می‌گردیم، دنبال آن مطالب اعتقادی می‌گردیم، اعتقادی خاص، و نگاهی به آن خصوصیات نداریم، نگاهی به آن دستورالعمل و شیوه آن بزرگواران نداریم كه چگونه روش زندگی و روش سیر و حركت به سوی خدا در قالب عبارات و الفاظ در جاهای مختلف و موارد مختلف را بیان می‌كردند.

 واقعا من اكنون متوجه می‌شوم تأكیدی را كه مرحوم والد داشتند به ما در آن زمان، كه سیره را مطالعه كنید، سیره را مطالعه كنید، تاریخ ائمه را مطالعه كنید، برای چه؟ برای چه این قدر ایشان تأكید داشتند كه باید طلاب بالأخص و غیر طلاب علی العموم تاریخ ائمه را مطالعه كنند؟ و روش ائمه را دریابند و كیفیت ارتباط ائمه را با اطرافیان خود و با مخالفین خود، حتی با مخالفین خود پیدا كنند؟ آیا ائمه در ارتباط با مخالفین خود همیشه از موضع قدرت صحبت می‌كردند؟ این گونه بوده؟ همیشه از موضع زور حرف می‌زدند؟ اینها خیلی مطالب دقیقی است، آیا وقتی كه با یك مخالف روبرو می‌شدند لحن كلامی را كه انتخاب می‌كردند برای برخورد آن لحن كلام از موضع استعلا بوده؟ یعنی در وقتی كه أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام به حكومت رسیدند كلام حضرت با قبل از رسیدن به حكومت فرق كرد؟ قبل از حكومت وقتی كه با یك نفر صحبت می‌كردند می‌خندیدند، تبسم می‌كردند: آقاجان بهتر است این جور انجام بدهی، آقاجان این كار را بكن، این قِسم بهتر است، آقاجان اگر این نحوه صحبت كنی برای شما بهتر است ....، اما همین كه به حكومت رسیدند: غلط می‌كنی این قسم صحبت بكنی، این جور بوده؟ غلط می‌كنی مال چیست؟ برای چه باید تغییر پیدا بكند؟ این نحوه مرام ائمه بوده است یا این كه همان خنده، همان لبخند، همان نرمی‌و همان ملاطفت و همان مرافقت و

 همان لطف و ظرافت مستمر بوده به همین كیفیت مستمر بوده و افراد اصلا نمی‌فهمیدند كه وقتی یكی می‌آمد در مجلس أمیرالمؤمنین، أمیرالمؤمنین حاكم بلاد اسلامی، خلیفه مسلمین، وقتی كه می‌آمد نمی‌فهمید أمیرالمؤمنین كدام است، اگر یك عده نشسته بودند كدامِ از اینها أمیرالمؤمنین است، كدامِ از اینها خلیفه پیغمبر است، خود رسول خدا وقتی كه به رسالت رسید ... اینها خیلی مطالب دقیقی است، سیر و سلوكت یعنی این، یعنی همین، همین قضیه، همین مسئله را اگر ما هر كدام در موقعیت خودمان و در مرتبه خودمان و در شأن خودمان هر كس از افرادی كه الان در این مجلس نشسته، این مسئله را در همان شأن خودش پیاده كند، در همان ارتباطات خودش این مسئله را پیاده كند، ما خیلی از جاها از این مسئله می‌گذریم و پیاده هم نمی‌كنیم، خیلی جاها خودمان بیان می‌كنیم، خوب، قشنگ یك ساعت راجع به این برای مردم حرف می‌زنیم ولی وقتی به خودمان كه می‌رسد، هان .... بنشینیم، فكر كنیم در خودمان، و وضع و حال خودمان را بسنجیم قبل از این كه دارای یك موقعیتی شدیم كیفیت صحبت كردنمان را با افراد در نظر بگیریم و كیفیت آن حالی را كه با آن افراد برخورد می‌كردیم در نظر بگیریم.

 الان هم همان است، هیچ تغییر نكرده، هیچ عوض نشده است، چرا أمیرالمؤمنین بلند می‌شد و می‌رفت به خانه ایتام سرمی‌زد و بچه‌ها را پرستاری می‌كرد چرا؟ به خاطر این كه به خود بگوید ای علی تو همان علی سابق هستی، تو همان شخصی هستی كه به حكومت نرسیده بودی، و تو همان فرد هستی، دو روزی آمدند یك منصب اعتباری را به تو تفویض كردند فردا هم باید این منصب را واگذار كنی و بروی، با خودت به آن دنیا نمی‌بری، این منصب را همین جا می‌گذاری و می‌روی، حالا یا دو سال مثل آن ابوبكر یا فرض كنید كه دوازده سال مثل خلیفه دوم عمر یا ده سال مثل عثمان یا مثل خود أمیرالمؤمنین كه چهار سال و پنج شش ماه كشید، چهار سال و نیم طول كشید، باید بگذاری بروی یا با سكته باید بروی، یا با تب كردن می‌بایست بروی، یا این كه در جنگ باید بروی، یا این كه ابن ملجمی پیدا می‌شود و در محراب تو را به شهادت می‌رساند، بالاخره یك جوری باید بروی، یك قِسم باید این لباس تن را خلع كنی و بروی، درست؟ این شیوه، شیوه امام صادق و شیوه ائمه كیفیت مطالبی را كه بیان می‌كردند اینها را باید انسان مورد دقت قرار بدهد و به كار ببندد، به كار باید ببندد، در حالی كه همیشه مسئله خلاف در نظر ما است، توقع داریم یك امر مافوق بیاید و ما را در آن سیطره و احاطه خودش قرار بدهد و درون یك پوششی بیاندازد كه دیگر راه نفوذ شیطان از همه طرف بسته باشد و در این پوشش حركت كند، این كه هنر نیست، این كه هنر نشد كه انسان در یك پوششی قرار بگیرد، در یك وضعیتی قرار بگیرد و بعد بلند كنند او را بگذارند روی كجاوه بعد هم برسانند او را، این را كه همه بلد هستند! بنده یك جایی رفته بودم، بعضی آمدند از ما سوال كردند كه: ما نمی‌دانیم چه كنیم؟ توجه پیدا می‌كنیم، چشممان باز می‌شود، افراد را می‌بینیم، چشممان به زنها می‌افتد، خانمها را می‌بینیم بعد فرض كنید كه در ما اشتیاق پیدا می‌شود برای این كه امیال دیگری در ما ظهور و بروز پیدا می‌كند! گفتم شما غلط می‌كنید نگاه كنید تا این كه بعد بگویید كه حالا میل پیدا شد، برای چه چشمت را می‌اندازی؟ اگر تو چشمت را نیاندازی، اگر فرض كنید كه یك زن آمده در دفتر تو دارد صحبت می‌كند زُل و زُل در چشم و بقیه جاهای او نگاه نكنی بعد بلند نمی‌شوی بگویی یك همچنین مسلئه ای هست اجازه می‌فرمایید؟ نخیر من اجازه نمی‌فرمایم!، چی چی‌

 اجازه می‌فرمایید! تو وقتی كه طرف می‌آید از بالا تا پایینش را برانداز می‌كنی بعد می‌خواهی در تو تفكّر و تخیل و توهّم پیدا نشود؟ نه آقا می‌شود، سلمان هم باشد می‌شود، تو كه سهل است، حالا از فردا وقتی كه می‌آیی بیرون البته جایی بود كه اكثرا اینها مكشّفه و بی حجاب بودند یكی از همین كشورهای عربی بود صبح كه می‌خواهی بیای بیرون، چشمت را بیانداز پایین، كسی كه می‌خواهی با او برخورد بكنی در چشمش نگاه نكن در صورتش نگاه نكن، آن وقت ببین تخیل پیدا می‌كنی یا نه؟ دو روز امتحان كن، سه روز امتحان كن، یك هفته امتحان كن، آن وقت هی نیا هر روز بگو حضرت آقا اجازه می‌فرمایید! حضرت آقا اجازه می‌فرمایید! نخیر، حضرت آقا اجازه نمی‌فرمایند، خیال همه شما جمع، بروید یك فكری برای خودتان بكنید، یا این كه چشمتان را ببندید یا سرتان را بیاندازید پایین، ما می‌خواهیم هم بیاییم از آن بالا تا پایین سانت بزنیم، بعد هم از آن طرف حضرت آقا یك ذكری بگویند بیاندازند در یك كاور در یك پوشش بیاندازند، بعد هم طرف برود صاف در عرض دو روز به خدا برسد! اینها همه خیالات است، این آرزو را به گور ببر، هیچ وقت به خدا نخواهی رسید، و به آن مراتب دسترسی پیدا نخواهی كرد، راه نشان دادند، مسیر نشان دادند، از این مسیر رفتی می‌رسی، نرفتی می‌مانی، قضیه هم شوخی ندارد، شوخی ندارد، یك بار در تمام عمر كه بنده در خدمت مرحوم آقا بودم در خدمت مرحوم حداد بودم، در سفری كه ایشان به ایران تشریف آوردند، خب خیلی از خانمها می‌آمدند با ایشان برخورد می‌كردند، اتفاقا این مطالبی كه امشب مطرح شد در نظرم نبوده، خودش آمد و بی مناسبت هم نیست، چون ماه رجب در پیش داریم و بی مناسبت نبود كه یك مقداری راجع به این مسائل و مراقبات هم صحبت كنیم، ایشان وقتی كه می‌آمدند، بنده در آن موقع سنم حدود ١٢ سال بود و می‌دیدم كه خانمها می‌آمدند پیش ایشان و با ایشان صحبت می‌كنند، یك ساعت، نیم ساعت، می‌نشینند افراد مختلف، در تمام مدتی كه بنده با مرحوم آقا بودم، افراد می‌آمدند، وقت می‌گرفتند، موارد عدیده، یك بار ندیدم ایشان در صورت آن زن نگاه كند، برای یك لحظه ندیدم، خب، اما ما چی؟ ما نه، سلام علیكم حال شما خوب است؟! احوال شما چطور است؟! كجا می‌روید؟! كجا می‌آیید؟! تحصیلات شما چطور است؟! بعد هم می‌خواهیم شیطان سراغ ما نیاید! بعد هم توقع داریم بر این كه تخیلی بر ما پیدا نشود! بعد هم توهمی پیدا نشود! می‌شود؟ نمی‌شود، وقتی شما یك چاقو را دست بگیرید به پایتان فشار بدهید چاقو فرو می‌رود، هی بگویی نرو، مگر می‌شود من این طوری قرار داده كه فرو ببرم، خدا برای من این طور تقدیر كرده، تو می‌خواهی چاقو را بگذار زمین، چرا داری به پایت فرو می‌كنی؟ این چاقو برای میوه است، برای فرض كنید كه چیزهای دیگر است، برای فرو كردن به پا كه نیست، هی بگویی فرو نرو! در پایش نرو! داخل نرو! آن می‌رود كاری به این چیزها ندارد.

 این نحوه تفكر و این نحوه برنامه‌ای كه ما در تصورمان هست این نحوه ما را به جایی نمی‌رساند و فائده ای ندارد، هیچ نتیجه‌ای ندارد، یعنی اگر شما روزی هزار مرتبه .... یك مطلبی بود كه در كتاب ظاهرا در روح مجرد هست این طور كه به نظرم می‌آید یا در نوشته های آقا كه قطعا هست دیدم به احتمال قوی در روح‌

 مجرد است كه شخصی آمده بود پیش مرحوم قا ضی كه ایشان درخواست كرده بود كه ذكری بدهند كه ایشان چشمش به زنها نیفتد و ایشان هم یك ذكری داده بودند و شخص همین كه چشمش به نامحرم می‌افتاد چشم خود به خود بسته می‌شد، خب این كه فایده ندارد، این كه فایده ندارد، این تا آخر همین می‌ماند، همین، یعنی در هر رتبه ای كه هست در همان رتبه می‌ماند و دیگر ترقی ندارد، همان طور می‌ماند، خب بله آجر هم نگاه نمی‌كند، تو با آن آجر در این قضیه تفاوت ندارید، شما یك آجر را در كنار یك زن قرار بدهید در كنار یك مرد قرار بدهید مگر این آجر رشد می‌كند؟ آجر آجر است انسان در یك همچنین موقعیتی آجر است، هیچ فرقی نمی‌كند همین طور انسان بیاید و به این نحوه بخواهد خود را در حصن قرار بدهد، هیچ ثمری بر این مسئله مترتب نمی‌شود، لذا بزرگان فرموده اند كه سلوك بیش از نود درصدش به مراقبه برمی‌گردد، ده درصدش به مسائل دیگر كه عبارت است از ذكر و ورد و صلاة اللیل و سَهَر و امثال ذلك كه نسبت به آنها هم انشاءاللَه بعداً عرایضی خدمت رفقا عرض می‌شود.

 نود درصد سلوك عبارت است از مراقبه، نود درصد سلوك عبارت است از مواظبت، چرا این قدر بزرگان تأكید می‌كردند بر این كه انسان نباید در ارتباطات خودش عصبانی بشود؟ چرا تأكید می‌كردند؟ به خاطر این كه یك عصبانیت در روز تمام كارهای شب را از بین می‌برد، همه را صاف می‌كند، از بین می‌برد، اگر تازه آدم را بدهكار نكند، تمام آن مسائل همه از بین می‌رود، یك دل شكستن مومن همه مطالب شب را از بین می‌برد، اضافه هم بدهكار می‌كند انسان را، یك خلاف گفتن و ضبط لسان نكردن تمام زحمات شب را از بین می‌برد و خدا نیاورد روزی را كه انسان هم آن اعمال شب را انجام بدهد و هم مراعات مسائل روز را نكند، كم كم این تبدیل می‌شود به یك موقعیت و موضع تثبیت شده در نفس كه این موضع و موقعیت تثبیت شده، ای كاش از اول نبود، یعنی آن مسائل شب می‌آید و راه را برای خلاف در روز هموار می‌كند برای نفس، این خیلی مسئله، مسلئه مهمی است، یعنی ای كاش انسان نسبت به مسائل شب قیام نداشت، نماز نمی‌خواند، صلاة اللیل نداشت، اذكار نداشت.

 عدم قیام به اوراد لیلیه و اذكار لیلیه و سهر در لیل با وجود امور خلاف در روز اهون است از قیام به لیل و عدم رعایت مسائل در روز، این ضررش بیشتر است و این خطرش برای انسان بیشتر است تصورات افراد همیشه به این كیفیت بوده است. بنده خودم این مطلب را در زمان مرحوم آقا مشاهده می‌كردم البته عرض كردم كیفیت و روش ایشان به یك نحوه بود كه در این قضیه مجال كمتری پیدا می‌شد ولی خب دیگر بزرگان نسبت به این مسئله كمتر یا اگر هم مطالبی تذكر می‌دادند كمتر مورد توجه قرار می‌گرفت لذا ما در حالات بزرگان حتی نسبت به مرحوم حداد ما مشاهده می‌كنیم افرادی كه از ایشان صحبت می‌كنند و خاطرات را نقل می‌كنند همه را می‌برند در حال و هوای امور غیرعادی در آن مسائلی غیرعادی كه سرمی‌زد در آن امور خارق عادت و این چیزی است كه خود بنده می‌دیدم در آن جا فرض كنید شخصی می‌آمد پیش آقای حداد رضوان اللَه علیه و می‌گفت كه آقا فلان قضیه برای ما پیدا شده، فلان مشكل از طرف دولت پیدا شده، دعا كنید كه یك عنایتی بشود كه خیلی ما از ناحیه دولت متضرر نشویم، یك عنایتی بكنید، یك لطفی، خب ایشان چكار كنند؟ حالا درخواست او را رد كنند در عین این كه بارها فرموده اند كه انسان باید مسیر خود را همان نحوه قرار

 بدهد كه مشیت و تقدیر الهی اقتضا می‌كند، به همان كیفیت باید قرار بگیرد، نه این كه توقع او از این راه و از این سیر و از این مكتب كنار گذاشتن آن تقدیر و مشیت باشد، این كه هنر نیست، آن وقت خود با وجود اینكه بنده بارها در آن جا نسبت به این مسئله مطالبی را از ایشان شنیدم ولی در عین حال یك دفعه می‌دیدیم یك شخصی میآمد و از ایشان تقاضایی میكرد كه آقا این كار را بكنید! خب چكار كنند؟ سرشان را می‌انداختند پایین حالا بلكه طرف برگردد و پشیمان شود از مسئله، تا یكدفعه سرشان را بلند می‌كردند: آقا عنایت نمی‌فرمایید! بابا این كه سرش را انداخته پایین بی حساب كه نیانداخته، كه تو بفهمی، چرا نمی‌فهمی؟ دوباره ایشان یك تأملی می‌كردند، دوباره می‌گفتند كه آقا یك لطفی بفرمایید! خب آن لطف را بكند ولی برای تو ضرر دارد، وقتی ایشان می‌دیدند طرف خیلی سمج است، می‌گفتند بسیار خب انشاءاللَه فلان مسئله را بگو حالا صبح كه از منزل می‌آیی .... طرف می‌رفت در حجره‌اش، در كارگاهش در آن جا مأمور مالیات می‌آمد می‌گفت: چرا هیچی جنس نداری؟!، حالا همه جنسها چیده شده است می‌گفت چرا جنس نداری؟ می‌گفت خیلی كار نیست و مشتری نمی‌آید و ... آن هم برمی‌داشت و گزارش می‌داد كه ما در این جا چیزی ندیدیم! و خداحافظ و بعد هم خوشحال كه ما رفتیم پیش ایشان و عنایتی كردند و ... بنده خدا ضرر كردی، از كیسه تو رفت، از كیسه تو رفت، آدم رِند چكار می‌كند؟ آدم رند می‌رود پیش آقای حداد، خوب گوش كنید، آن چیزهایی كه بنده دیدم از روش بزرگان دارم برایتان تعریف می‌كنم آدم رند نه تنها كسی است كه اگر برود پیش یك همچنین بزرگی، آن تقاضا را نكند، بلكه آن كسی است كه می‌رود پیش او و می‌گوید كه تقدیر او را كما هو هو در حق من اجرا كن، این را می‌گوید، یعنی عكس به جای این كه بگوید آن تقدیر را برگردان به صورت دیگر كه خوشحال بشوم، یعنی نفسم می‌خواهد، آن كسی كه این حرف را می‌زند خب دلش می‌خواهد دیگر، نفسش می‌خواهد، نفس هم به این گونه امور بیشتر رضایت می‌دهد، بگیرد را بیشتر رضایت دارد تا بدهد، همیشه در رفع و اینها برای انسان تألم هست ولی اگر نه فرض كنید كه هی اضافه بشود، به به! آقای حداد خوب است! نظیر ندارد! بزرگان را باید قدرشان را دانست! اینها را باید قدر دانست! اگر حالا از تو می‌گرفت، دیگر این از بزرگان نبود، همه تعریفهای ما این گونه است، تا وقتی فلان آقا خوب است كه هی بدهد، تا وقتی فلان آقا خوب است كه مرض را رفع كند، تا وقتی فلان آقا خوب است كه فلان، اما همین كه قضیه این طرف شد بابا این هم مثل بقیه است، بلند شو برویم پی كارمان، این كیست؟

 آدم رند كیست؟ آدم رند به آن می‌گویند كه بلند شود بگوید كه جناب آقای حداد، جناب استاد ما، جناب ولی خدا، بیا مرا جوری قرار بده، نفس مرا جوری قرار بده، كه نسبت به تقدیر و اجرای مشیت الهی این جور بشوم، این را از شما می‌خواهم، این را تقاضا می‌كنم، این را می‌خواهم كه شما برای ما پیش بیاورید، اگر این طور شد آن وقت دیگر هی بلند می‌شود برود بگوید آقا آن جایم این طور شده؟ آن جایم این طور شده؟ همه اینها می‌رود پی كارش دیگر، تمام شد و رفت، تمام شد، خلاص، راحت، این را می‌گویند درویش، درویش به كه می‌گویند؟ نه درویش اینهایی كه سبیل می‌گذارند و از این كلاه‌ها دارند و تشكیلاتی و از این‌

 بازیهایی كه درمی‌آورند، درویش به معنای آدم رند و آن كسی كه امور خودش را تسلیم رضای خدا كرده، خدایا تو را مرا خلق كردی، تو نسبت به همه از احوال من آگاه تری و تو موقعیت مرا می‌دانی، من هر چه دارم به خودت برگرداندم، آن چه را كه مورد رضای تو هست برای من تقدیر كن هرچه هست، هرچه هست برای من تقدیر كن، من از خود اضافه نمی‌كنم، من از خود كم و زیاد نمی‌خواهم بكنم، من از خود نمی‌خواهم مایه بگذارم، من از خود نمی‌خواهم در آن مشیت تو دست ببرم، نه، تو برای من این جور می‌خواهی این طور، تو این راهها را برای من بستی من نمی‌گویم باز كن، تو خودت می‌دانی، به صلاح من است خودت می‌دانی، به صلاح من نیست نكن تو خودت می‌دانی.

 مرحوم والد ما رضوان اللَه علیه نسبت به استادشان این جوری بودند، یعنی آن چرا كه از استادشان طلب می‌كردند این امور نبود كه: بیا دعایی به ما بده ما برگردد یك ذكری بده برگردد یك وردی بده برگردد، این طور نبود، یك مطلبی را مرحوم حداد رضوان اللَه علیه به مرحوم والد داده بودند در تمام مدتی كه بنده با ایشان بودم فقط در یك مورد دیدم كه ایشان آن مطلب را اعمال كردند، فقط یك مورد و آن هم در موقعیتی بود كه اگر اعمال نمی‌كردند تخلف محسوب می‌شد و الا اگر می‌توانستند آن را هم نمی‌كردند، تخلف محسوب می‌شد، در حالتی كه خودشان چقدر مسائل برای دیگران داشتند و چه كارهایی كه انجام ندادند و چه اموری كه حل نكردند و چه مسائلی كه ... چرا؟ چون می‌خواهد رشد كند این مرد، می‌خواهد جلو برود، نمی‌خواهد بماند، نمی‌خواهد بماند، نمی‌خواهد به این مسائل بگذراند، می‌خواهد از این سفره ای كه افتاده حداكثر بهره برداری را بكند، حداكثر استفاده را بكند، استفاده این است، استفاده به همین وضعیت و كیفیت است، این را می‌گویند استفاده.

 یك وقتی من یك گرفتاری برای من پیش آمده بود، یك مسئله‌ای برای من پیش آمده بود، گفتم من از این مطلبی كه برای مرحوم والد فرمودند بودند من كه مطلع هستم، من همان را انجام بدهم، همین كه می‌خواستم بیایم انجام بدهم، یك گرفتاری بود، یك مسئله ای بود كه مرا در فكر و خیال و اینها ... مرا خیلی مشغول كرده بود، همین كه می‌خواستم بروم انجام بدهم و اگر هم انجام می‌دادم قطعا برطرف می‌شد، یكدفعه این جرقه آمد كه به تو كه نگفتند، آیا به تو این قضیه را گفتند؟ یا به پدر تو این را گفتند؟ به تو چه مربوط است؟ حالا گیرم بر این كه تو از این مسئله مطلع باشی، آدم از خیلی مسائل مطلع است، آدم مطلع است بر این كه در فلان خانه ده میلیون پول است، تو باید شب بروی و پول را برداری و دزدی بكنی؟ آدم مطلع بر این است كه در فلان منزل چه ... آیا باید برود فرض كنید كه خلاف انجام بدهد؟ چون مطلع است باید برود خلاف انجام بدهد؟ آدم مطلع بر این است كه فلان مال و وسیله در آن جا است و در ماشین هم باز است و سوئیچ و كلید به ماشین است باید باز كند ببرد؟ چون می‌داند باید ببرد؟ نه، باید بنشیند سرجایش كارش را بكند، به من چه؟ تا می‌خواستم این را انجام بدهم یكدفعه ... این را خدا می‌اندازد و الا از كجا آمد؟ ممكن است یك نفر بگوید خب ذكر ذكر است دیگر، ورد ورد است دیگر، خب برای ما طلبه‌ها هم با اباحه و برائت و از این مسائل می‌تواند موجب دلیل بشود دیگر، برای ما اباحه دارد! ولی نه، اباحه و برائت و حلیت را این جا نگذاریم، بگذاریم جاهای دیگر، اینجا جای این حرفها نیست، اینجا جای چیست؟ اینجا جای احتیاط است،

 اینجا جای توقف است، اینجا باید این فكر را كرد كه این مطلب، این قضیه‌ای كه الان پیش آمده آیا در اراده و مشیت خدا بوده است یا نبوده؟ وقتی كه بوده اگر تو اطلاع نداشتی چه می‌كردی؟ خب با این قضیه كنار می‌آمدی دیگر، آیا اطلاع تو قرینه می‌شود بر این كه اعمال كنی؟ نه، از كجا؟ از كجا می‌توانی این مطلب را اثبات كنی كه اطلاع من دلیل بر جواز اعمال است؟ نه، ممكن است مرا مطلع كرده باشند و بخواهند امتحان كنند؟ چرا آن طرف مسئله را نمی‌گیری؟ ممكن است آن طرف قضیه درست باشد كه می‌خواهند ما را امتحان كنند، وقتی كه می‌خواهند امتحان بكنند چگونه است؟ تا برای من گرفتاری و مشكل پیش نیامده كه امتحان نیست، باید یك گرفتاری پیش بیاید، بله، الان هم بنده می‌گویم، همه شما هم اگر فلان مطلب را بگویم همه ا عجب یك همچنین مسئله‌ای است؟ حالا ما این كار را می‌كنیم، بله امشب كه شب دوشنبه‌ای است مشكلی نیست، ولی فردا و پس فردا و یك هفته دیگر، اگر یك مرتبه مشكل پیدا شد، دنیا هم كه دنیای اشكالات است دیگر، دنیای مسائل و دنیای گرفتاری، امروز این به آن می‌خندند، فردا اخم می‌كند، امروز این طلبكار است، فردا بدهكار است، امروز این صحت دارد فردا مرض برایش پیدا می‌شود، دنیا همین است دیگر، هیچ وقت ما دنیایی یكنواخت نداشته ایم و نداریم هیچ وقت نداریم، یك هفته كه می‌گذرد آقا آن شب قضیه را گفت و ما هم گرفتیم یادداشت كردیم و این تشكیلات و این نمی دانم دوربین و ضبطها همه را ضبط كرده، حالا بگوییم نگوییم، انجام بدهیم یا ندهیم؟ از آن طرف هم خود آقا گفته كه نبایستی كه انسان به این مسائل رو بیاورد، ولی خب حالا فرض كنید كه میزانش چقدر است؟ حدش را كه تعیین نكرده! كه یك وقتی خیلی فشار وارد شد! كم فشار وارد شد! آن میزان را باید ببینیم، آن میزان را كه آقا نگفته! منظورش این نبوده! منظورش نبوده را می‌گوییم و انجام می‌دهیم، تمام شد، باختیم، باختیم، تمام شد. شاید بیان این مطلب خودش یك نوع امتحان است، بیان این مسئله، لذا مطالبی كه صحبت می‌شود خود افراد باید رند باشند و بدانند كه این مطالب به خود آنها برمی‌گردد یا نه مسئله به آنها ارتباط ندارد و به افراد دیگر مربوط است.

 این قضیه در زمان مرحوم آقا و آقای حداد كه مورد توجه بنده بود و همچنین در زمان مرحوم آقای انصاری رضوان اللَه علیهم بنده می‌شنیدم و مشاهده می‌كردم كه اكثر روی این قضیه دور می‌زد، پس سلوك عبارت از این است كه انسان روش خود را منطبق كند با آن چه كه مورد مشیت و مورد تقدیر الهی است. با آن باید تنظیم كند، با آن باید خودش را وفق بدهد، این می‌شود سلوك، حالا در مسئله تغذیه همین طور است، در مسئله ارتباط همین است، در مسائل ارتباطات و معاشرتها و مسائل شخصی و امثال ذلك، این نكته را باید ما مورد توجه قرار بدهیم و این امتیازی كه در مكتب مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی رضوان اللَه علیه است و او را از سایر مكاتب جدا می‌كند برای این نكته است، كه این مكتب همه استعدادها را به واسطه این رعایت به فعلیت می‌رساند، آن پختگی و آن ارزش و آن استقامتی كه در این مكتب نصیب انسان می‌شود در جاهای دیگر نیست، اتكا در جاهای دیگر بر امور دیگر است، سلب مسئولیت از خود و احاله آن مسئولیت به افراد و به اشخاص و به امور غیرعادی است، و الا اگر ما بیاییم به آن مراقبه‌ای كه مورد توجه است، به آن مراقبه عمل‌

 بكنیم، خیلی كم اتفاق می‌افتد كه هی نیاز به صحبت داشته باشیم، هی نیاز به نامه داشته باشیم، هی نیاز به نصیحت داشته باشیم، هی نیاز به این مسائل دیگر داشته باشیم.

 دیروز بود به یكی از رفقا می‌گفتم كه مرحوم آقا یك وقت به بنده فرمودند ما چند برابر آن چه كه برای رسیدن یك سالك به مقصد لازم است ما مطلب بیان كردیم، چند برابر، چند برابر ما صحبت كردیم، چند برابر وقت گذاشتیم، چند برابر تبیین كردیم، توضیح دادیم، درست شد، چقدر عمل شد؟ چقدر به آن مطالب عمل شد؟ چقدر به آن مسائل عمل شد؟ چقدر عمل شد؟ واقعا آیا به آن چه كه می‌فرمودند عمل شد؟ جامه عمل پوشیده شد؟ به آن چه را كه از مبانی برای افراد در این مدت دهها سال بیان كردند آیا جامه عمل پوشیده شد؟ آیا ایشان راجع به صدق و راجع به صفا و راجع به اخلاص آیا ایشان بارها و بارها و دهها بار صحبت نكردند؟ آیا ایشان نفرمودند كه انسان همیشه و همه جا باید رعایت آن صدق را داشته باشد؟ رعایت كند آن واقعیت را، آن صدق را با همه كس و با همه حال، بنده خودم در زمان مرحوم آقا مشاهده می‌كردم بسیاری از افراد كج فهم كه همان موقع در نفس آنها انحراف بود، نسبت به این مسئله توجه نداشتند، خیال می‌كردند حالا اگر فرض كنید كه با یك شخص دیگر هر حرفی را می‌توانند بزنند، همین قدر كه شخصی از رفقای ایشان نباشد دیگر هر دروغی را می‌توانند بگویند، این كه فایده ندارد، این كه نتیجه ندارد، همین كه این شخص از رفقایشان نباشد هر خلافی را می‌توانند انجام بدهند، خب این كه فایده ندارد، سالك آن كسی است كه وقتی می‌خواهد معامله كند همه افراد را بندگان خدا بداند، برای او فرقی نكند، برای او تفاوتی نداشته باشد و همان مسئله بوده است كه در آن زمان به آن نحو انجام می‌شد و بعد از زمان ارتحال این قضایا و مسائل را به وجود آورد، اگر یك شخص در ذات خودش صدق را نهادینه كرده باشد، صفا را نهادینه كرده باشد، او دیگر این گونه عمل نمی‌كند، این گونه دیگر رفتار ندارد، از او وقتی سوال می‌كنند راجع به فلان مسئله راست می‌گوید: مسئله این است، دیگر نمی‌گوید من نمی‌دانم، این طور قضیه نیست! دروغ می‌گویی تو می‌دانی، تو كه می‌دانی چرا می‌گویی من نمی‌دانم؟ چرا می‌گویی خبر ندارم؟ چرا می‌گویی از این مسئله اطلاع ندارم؟ چرا می‌گویی نیست؟ این بود روشی كه آنها به ما تعلیم می‌دادند؟ یا این كه روش روش صدق بود؟ باید بگویی بله می‌دانم مطلب این است، این است، این خصوصیات.

 این به خاطر چیست؟ این به خاطر این است كه ما درك نكرده ایم درك صحیحی نداشتیم از این كه باید سالك در قبال پرودرگار باید پاسخگو باشد و خدا را همه جا ببیند، خدا را همه جا ناظر ببیند، رسول خدا وقتی كه در یكی از جنگها آمده بودند كنار و استراحت كرده بودند مرحوم آقا دارند در صحبتهایشان ظاهرا بنده این را در یكی از صحبتهای ایشان شنیدم بعد یك نفر از مشركین در آن جا دید كه فرصت فرصت مناسبی است كه بیاید رسول خدا را به قتل برساند، آمد در آن جا بالای سر و خلاصه رو كرد به پیامبر و عرض كرد چه كسی می‌تواند تو را از دست من نجات دهد؟ كه می‌تواند نجات بدهد؟ ببینید، آن چه كه اول عرض كردم، در ابتدای عرایضم، الان ببینید یك مصداقش در رسول خدا است، چون رسول خدا از نفس گذشته، رسول خدا موحد است دو حالش یكی است، فرق نمی‌كند هر دو یك حال دارد، گفت: كه می‌تواند تورا نجات بدهد؟ حضرت فرمودند: اللَه اللَه خدا نجات می‌دهد، نگفتند كه تو را به خدا حالا بیا این شمشیر را

 بیانداز تا با تو صحبت كنم، آیا این انسانیت است كه من خواب باشم تو بیایی بالای سر من؟ هیچ این حرفها را نزدند سوال كرد كه می‌تواند تو را از دست من نجات بدهد؟ حضرت فرمودند: خدا، خیلی هم راحت، به او هم خندیدند، حالا با شمشیر آمده بود. حالا اگر ما بودیم رنگمان می‌پرید دیگر، حداقلش این بود، ولی ایشان رنگشان هم نپرید، همین طور پیغمبر به او خندیدند و گفتند خدا، آن هم دید كه ا پیغمبر خیلی راحت گرفته است، به او نشان بدهیم كه به این راحتی نیست و خدایی در كار نیست، الان من در این جا هستم این‌ها همه خصوصیات ما است الان من این جا هستم و شمشیر من در این جا هست، تا شمشیر را بلند كرد باد وزید و به زمین افتاد، افتاد زمین و حضرت هم راحت بلند شدند و شمشیر او را برداشتند و گفتند كه می‌تواند حالا تو را نجات بدهد؟ آن آمد بگوید ... پیامبر فرمود: صاف بگو خدا، همانی كه من گفتم بگو، برای من فرق نمی‌كند، گفت خدا و مسلمان شد، گفت این است، این اخلاق است، این كه شمشیر و غیر شمشیر برای او یكی است، ببینید این را می‌گویند ولی خدا، ولی خدا شمشیر دستش نباشد همان جور صحبت می‌كند كه شمشیر دستش باشد، ولی خدا وقتی كه در موقعیت عادی باشد همان قسم صحبت می‌كند كه بر یك مَسندی تكیه زده است، چرا؟ چون هر دو را یكی می‌بیند. یعنی واللَه و باللَه و تاللَه قسم به نفس خود مبارك رسول خدا، این دو قسم صحبت كردن در ذات و نفس پیغمبر هیچ تفاوت نداشت، ظاهر كه تفاوت نداشت همان بود، باطن هم تفاوت نداشت، خب ما اگر باشیم بر فرض بخواهیم ادای پیغمبر را دربیاوریم چكار می‌كنیم اللَه اللَه این اللَه خیلی با آن اللَه فرق دارد آن اللَهی كه اول می‌گویی آن اللَه یك خرده جنابعالی هم در آن تشریف دارید، من می‌گویم اللَه ولی شمشیر را پایین نیاوری! یك خرده، یك سی درصدی می‌گذاریم، یك بیست درصدی، حالا هر كسی یك درصدی می‌گذارد، صد در صد نمی‌گوییم خدا، وقتی هم كه آن شمشیر دست ما است اللَه را می‌گوییم، ولی این شمشیر دست ما است حواست باشد بردم بالا در عین حال ما همین طور هستیم، ما، وضعیت ما، وقتی كه در یك مسئله سوار می‌شویم به مرادمان می‌رسیم آن جا دم از خدا می‌زنیم، ولی وقتی كه به مرادمان نرسیدیم آن وقت شروع می‌كنیم همه عالم و آدم را فحش دادن، اگر قرار است خدا باشد خب هر دو تای آن است اگر هم قرار نیست خب هیچ كدام نست، وقتی كه بر خر مراد سوار هستیم آن وقت دم از خدا می‌زنیم كه خدا این طور است این طور است، ولی وقتی كه از خر مراد پیاده شدیم ا چه شد بیخود كردی، این طوری كردی فلان كردی، بیخود كردی، این فرق از كجا آمد؟ این قضیه از كجا آمد؟ ما شوخی داریم، ولی رسول خدا شوخی ندارد، ائمه شوخی ندارند، اولیای خدا شوخی ندارند، هر دو را یكی می‌بینند هر دو را یك مسئله می‌بینند، این مسئله را ما باید در خودمان تمرین كنیم، تمرین كنیم در نفس خود، و در موارد مختلف انسان می‌تواند و خدا هم كمكش می‌كند در موقعیت‌های مختلف كه برایش پیدا میشود همین عمل رسول خدا همین كلام رسول خدا در زندگی خودمان تمرین كنیم آن وقت بعد از یكی دو ماه، سه یا چهار ماه، می‌بینیم یك مسائلی پیدا شده، یك تغییراتی پیدا شده، یك مطالبی تغییر پیدا كرده.

 علی كل حال این مطالبی كه خدمت رفقا عرض شد شاید بی مناسبت هم با حلول ماه رجب كه در پیش‌

 داریم نباشد و شایسته ورود در این ماه همان طوری كه خدمت رفقا عرض شد رعایت بیشتر و مراقبه بیشتر در این زمینه است، در ماه رجب بخصوص و شعبان و رمضان و در این سه ماه آن چه را كه بنده از روش بزرگان استنباط كردم، توجه بیشتر و مراقبه بیشتر است، البته خب این مسئله باید همیشه همین طور باشد نه این كه انسان فرض كنید كه صبر كند كه همین كه حلال ماه رجب را دید بخواهد وضعیت خود را عوض كند بلكه بزرگان همیشه توصیه می‌كردند كه انسان از مدتها قبل به فكر ورود در این اشهُر مباركه و ممتاز از سایر اشهُر باشد و این كه بتواند استفاده كند.

 مرحوم آقا رضوان اللَه علیه در همان سنواتی كه در تهران بودند بعد از مراجعت از نجف بنده از دوران طفولیت به یاد دارم كه قبل از ماه رجب ایشان با همان عده مختصری كه از دوستان بودند شب یك مجلسی داشتند و بعد راجع به این مسائل صحبت می‌كردند و تذكراتی می‌دادند، در بعضی از این شبها ترجمه و توضیح و تفسیر ادعیه ماه رجب مخصوصا دعای خاب الوافدون علی غیرك و خسر المتعرضون الا لك .... را ایشان می‌فرمودند كه متأسفانه نسبت به این قضیه مطالبی در دست نیست و از جمله نكاتی كه به آن خیلی اهتمام داشتند یكی مسئله كیفیت تغذیه بود كه می‌فرمودند كه در این ماه همین طور در ماه شعبان و رمضان خوب است كه سالك تغییری در تغذیه خود به وجود بیاورد و آن تغذیه به نحوی باشد كه در عین سبكی بتواند او را برای انجام عبادات حفظ كند و نگه دارد ایشان می‌فرمودند كه در این سه ماه انسان خوب است كه هیچ وقت احساس سیری نداشته باشد، احساس ثقل نداشته باشد، غذایش به یك نحوی باشد كه همیشه احساس بكند كه غذا بر او مسلط نیست، معده او را درگیر نمی‌كند، فكر او را معده به خود مشغول نمی‌كند، این مسئله برای جلب فیوضات و جذبات به خصوص در ماه رجب خیلی اهمیت دارد، آن چه را كه بنده شنیدم در یكی جلسات از ایشان این بود كه توقع نداشته باشد سالك كه آن چه را كه خداوند متعال برای بندگانش در ماه رجب تخصیص داده است با معده پر قسمت او بشود، این مسئله انجام نخواهد شد، لذا در صحبت هایشان می‌فرمودند كه بهتر است در ماه رجب شب زودتر بخوابید، كارهایی كه در سایر شبها از اشتغالاتتان فرض كنید كه حالا كسی كه طلبه است مطالعه دارد یا مثلا فرض كنید كه شخصی كه كار انجام می‌دهد یا دفتری دارد یك قدری ساعات را به نحوی تنظیم كنید كه با سایر شبها فرق كند، آن شخصی كه طلبه است یا دانشجو است فرض كنید كه كارهای علمی دارد این كارها را یكی دو ساعت در شب تعطیل كند و به روز محول كند كه شب را راحت‌تر بخوابد، خیلی روی این مسئله آرامش در شب و سبكی، ایشان خیلی تأكید داشتند در ماه رجب، یا فرض كنید كه كسی مطب دارد می‌تواند یك ساعت زودتر از این طرف قرار بدهد و این را به عنوان یك دستور به عنوان یك برنامه باید در نظر بگیرد و خداوند هم كمك می‌كند یعنی وقتی كه انسان به این فكر باشد كه وقتی مطب را می‌خواهد باز كند متوجه این باشد كه به چه كیفیت باشد و به چه كمیتی باشد، خداوند هم كمك می‌كند و این مسئله را برای او ممهد می‌كند و آماده می‌كند و این حالت دغدغه نفسانی در حالت او تأثیر خواهد گذاشت، این دغدغه‌ای كه دارد برای این كه بتواند آن استفاده بهتر را از این موقعیت بكند برای او بهتر خواهد شد، نسبت به غذا در شب، در ماه رجب، خیلی تأكید می‌كردند كه حتما غذا سبك باشد یك غذای حاضری، برای كسانی كه خب حالا روزه نمی‌گیرند یك غذای حاضری اول شب موقع‌

 غروب میل كنند، دیگر چیزی نخورید تا این كه بتوانید آمادگی پیدا كنید، اكثر مواردی كه دیده شده است از جذبات پروردگار و نفحاتی كه بر قلب سالكی می‌آید در شبهای ماه رجب است، در شبهای ماه رجب است، به خلاف ماه مبارك رمضان كه اكثرا در روز است، در ماه رجب در شب است، لذا انسان باید این نكته را دقت كند مواظب باشد شب ماه رجب خود را، شبها را از دست ندهد، نسبت به شبها مواظب باشد، در مسئله تغذیه، نسبت به خواب همین طور است، نباید به تأخیر بیاندازد بلكه باید زودتر انجام بدهد تا این كه حداقل یكی دو ساعت قبل از طلوع فجر بیدار باشد آن زمان را گفتند كه بهتر می‌تواند انسان استفاده كند شبها زودتر بخوابد وقتی كه معده سبك باشد خب انسان می‌خوابد و بعد هم بالاخره باید این را در نظر بگیرد كه حالا در آن زمینه كه عرض شد كه اشتغالات و اینها كمتر باشد آن اموری كه می‌تواند نسبت به این مسئله اخلال ایجاد كند آن را می‌تواند تغییر و تبدلی بدهد تا این كه بهتر بتواند نسبت به آن بیداری قبل از طلوع فجر آمادگی بهتری داشته باشد، دل و نفس با موقعیت خسته كاری از پیش نمی‌برد، آدم نباید خسته باشد همان طوری كه خودشان فرمودند بهتر است كه انسان وقتی كه برمی‌خیزد یك آب جوشی بخورد یك میوه بخورد تا این كه بتواند آن نشاط را پیدا كند و با نشاط به این مسئله باید بپردازد، اشتباه می‌كنند آنهایی كه می‌گویند كه انسان در هر كیفیتی ولو این كه در حالت كسالت باید نسبت به این مسئله قیام كند تا نفس خود را تربیت كند، مطلب این طور نیست، این حالت موجب می‌شود آن فیوضات نتواند تأثیر خود را بگذارد چون اینها با هم ارتباط وثیق دارند، اینها با همدیگر مربوط هستند، در كیفیت صحبت كردن در مسائل دیگر هم خیلی نسبت به این قضیه تأكید داشتند مراقبه در ماه رجب باید به نحو اتم باشد.

 فرض كنید كه اگر یك شخصی خیلی صحبت می‌كند باید از اول ماه رجب بنا را بگذارد بر این كه صحبت خود را نصف كند می‌شود ثلث كند، زیاد صحبت می‌كند تا می‌نشیند پیش رفیقش شروع می‌كند از زمین و آسمان و در و دیوار ... خب نگوید یك خرده كمتر، ببیند اثر دارد یا ندارد؟ و همین طور جلوی تصورات را گرفتن و تخیلات را گرفتن در این ماه باید بیشتر باشد، انسان جلوی مسائل را بگیرد، نگذارد هر تصور و تخیلی برای او پیدا شود، از آن اموری كه به درد او نمی‌خورد، داعی ندارد راجع به آن فكر كند، برای چه فكر كند؟ انسان نسبت به اموری فكر می‌كند كه برای او مفید است، مسائلی كه پیدا می‌شود، حوادثی كه هست در اطراف انسان به انسان چه مربوط است؟ اینها افرادی را دارند كه به دنبال اینها بروند چرا انسان بیاید خودش را درگیر كند؟ قضایایی كه در اطراف انسان است و صد تا یك غاز هم نمی‌ارزد كه انسان نسبت به آنها فكر كند و خواهی نخواهی به گوش انسان هم می‌رسد برای چه انسان بیاید خود را درگیر كند؟ یكی از مطالبی را كه ایشان تأكید داشتند كه سالك باید نسبت به او خیلی مراقبت كند این است كه از ورود اخباری كه ذهن او را اشغال می‌كند بپرهیزد، اخبار فلان جا، این اتفاق افتاد، فلان شهر این اتفاق افتاد، فلان آقا این را گفت، فلان آقا این كار را كرد، فلان آقا، اینها هیچ كدام به درد ما نمی‌خورد نه آب است برای ما نه نان هیچ كدام، غیر از این كه ذهن ما را بیگرد و فهم ما را بگیرد اشتغال بیاورد، خب بالاخره مطالبی را می‌شنود كه ناراحت می‌شود

 كه چرا این قضیه اتفاق افتاده؟ چرا این طور؟ كاری كه از دست كسی برنمی آید، چرا انسان بیاید بی خود ذهن خود را مشغول كند؟ نسبت به چیزی كه هیچ فایده‌ای ندارد؟ كسی هم از او نخواسته، كسی هم تكلیف نكرده، حالا یك نفر باید بداند از اخبار مطلع باشد از حوادثی كه پیش می‌آید مطلع باشد، خب باید او بداند و او تكلیف خودش را دارد، شما كه كسی از شما نخواسته كه بفهمی فلان كس یك مسئله‌ای را گفته، آن یكی آمد ردش كرد، آن یكی جوابش داد، بابا این حرفها همه را بریزید برای آن كسانی كه اصلا برای این مسائل ساخته شده‌اند، اگر ما دنبال این حرفها نباشیم خیال نكنید كه كسی نیست یك عده را اصلا خدا درست كرده برای این كه این مسائل را پیگیری كنند و بار را از روی دوش ما بردارند، بار، بار شنیدنها و بار دیدنها و بار خواندنها، اینها همه بار دارد، دیگر آدم بیاید ببیند صحنه هایی را، آدم بشنود قضایایی را، آدم بیاید بخواند كه چه اتفاق افتاده و چه اتفاق خواهد افتاد و اوضاع هم كه دیگر مشخص است و خدا عده‌ای را خلق كرده كه بیایند زحمت ما را بكشند، بیایند صبح تا شب بخوانند ببینند بشنوند، شب تا صبح بخوانند بشنوند ببینند، صبح تا شب از این حرفها بزنند، شب تا صبح از این حرفها بشنوند، خب اینها زحمت ما را كم می‌كنند دیگر، حالا كه خدا یك عده‌ای را اصلا برای این كار درست كرده، برای این قضیه اصلا درست كرده، خب انسان بیاید چكار كند؟ خودشان بروند انجام بدهند، خودشان بروند این امور را پیگیری كنند دیگر، بروند دیگر، خود آنها بروند انجام بدهند.

 مرحوم والد رضوان اللَه می‌فرماید كار دنیا را به اهل دنیا واگذار كن به تو چه مربوط است كه می‌آیی خودت را در این گونه امور دخیل می‌كنی و در این گونه امور درگیر می‌كنی؟ و از آن چه كه نصیب كسی نمی‌شود خودت را محروم می‌كنی؟ این مطالب گیر كسی نمی‌آید آقاجان من، این مسائل گیر كسی نمی‌آید، بزرگان آمدند این مطالب را فرمودند راهكار قرار دادند، مطلب قرار دادند، آن وقت انسان بیاید و به جای عمل به اینها سراغ چه برود؟ فلان حادثه، فلان شهر اتفاق افتاد، فلان آقا در فلان جا این حرف را زد، فلان، آقا اینها را ول كن برای خودشان، كار دنیا را ... یعنی چه آقا این جا چه خبر است، دیده اید آدم وقتی جایی می‌رود: آقا سلام علیكم حال شما؟ چه خبر؟ كوفت و چه خبر! تازه آمدم دارم با تو سلام می‌كنم" چه خبر؟!" یعنی چه تا آدم می‌رود جایی: خب چطورید؟ چه خبر؟ اوضاع چه خبر؟ بابا من دو دقیقه نیست آمدم یك میوه‌ای یك چایی یك چیزی، مردم فقط در این هستند كه چه خبر؟ چه خبر؟! یعنی چه؟ خبر را بگذار برای آنهایی كه دنبال چه خبر هستند؟ برو خودت دنبال یك خبرهایی كه این جا پیدا نمی‌شود، برو دنبال آنها، اگر بخواهی دنبال آنها بروی با این چه خبر، چه خبرها، به دست نمی‌آید، متوجه هستید می‌خواهم چه عرض كنم؟

 یك وقتی كله ما بوی قورمه سبزی می‌داد در همان زمانهای سابق، دنبال این مسائل بودیم، البته خیلی زمانهای پیش، چهل سال پیش، كتابهای تاریخ را می‌خواندیم، مسائل را می‌خواندیم، خیلی، از این جا تا سقف من كتاب تاریخ داشتم. مطالب جاهای مختلف، فرقه‌های مختلف، به اندازه یك متر من كتاب بهائی خواندم، یك متر، كتابهای مختلفشان، ردشان، ایرادشان، نمی‌دانم جنگها، جنگهای در دنیا، در همین چیزها بودیم دیگر، روزی مرحوم آقا آمدند دیدند من دارم كتابی می‌خوانم، كتابی بود نگاهی به تاریخ جهان مال جواهر نهرو، البته دیگر اواخرش بود ایشان یك نگاهی كردند گفتند آقاجان من خوب توجه كنید ببینید این بزرگان واقعا چه‌

 كیمیاهایی به دست ما دادند آقاجان من مطالعه این مطالب، این تاریخ خوب است من نمی‌گویم بد است ولی با این فرصتی كه خدا به انسان داده است چرا انسان از جزئی بخواهد به مسائل اطلاع پیدا كند؟ چرا نباید یك راهی را در پیش بگیرد كه به یك كلیتی برسد؟ كه از آن كلیت اشراف بر جزئیات داشته باشد؟ اگر ده جلد راجع به این جمله شرح بدهیم كم است، راجع به این یك جمله، تو داری این كتابها را می‌خوانی، خیلی خوب است خیلی مطالب خوب است، تمام جزئیات آن كتاب و حتی عبارتهای آن كتابها را من هنوز حفظ هستم، عبارتها، جنگهایی كه اتفاق افتاد، مسائل جنگهای صلیبی، جنگ جهانی اول و دوم، گرفتنها، زدنها، بستنها، قضایایی كه اتفاق افتاده تمام اینها خب انسان یك اطلاعی پیدا می‌كند از اوضاع از مطالب خب اینها خوب است، ولی برای كسی كه زمینه برای رشد دارد و می‌تواند به آن حیثیت سببی و حیثیت عِلّی اشراف پیدا كند و مطالب را از بالا ببیند چرا به دنبال آن نرود؟ چرا نرود؟ من نتوانستم این مطلب را بفهمم، سالها از این قضیه گذشت، سالها از این قضیه گذشت كم كم كم كم با بعضی از مطالب آشنا شدیم با بعضی از مبانی آشنا شدیم و متوجه شدیم كه اگر انسان بخواهد به جای سیر در این جزئیات و مصادیق فكر خود را و ذهن خود را به آن حیثیت تأثیریه و سببیه و علیه از عالم بالا و مشیت و تقدیرات ببرد تمام این مطالب برای او مثل كاه می‌ماند، یك كاه، توجهش دیگر نسبت به اینها كاه خواهد بود، توجه به آن جا رفته به بالا رفته از آن بالا دارد نگاه می‌كند همان طوری كه رسول خدا فرمود اللَه اللَه آن جور نگاه كردن، همان جور كه أمیرالمؤمنین نگاه می‌كرد وقتی كه افراد را به جنگ تشویق می‌كرد ولی وقتی كه می‌رفتی می‌نشستی پای دل أمیرالمؤمنین كه بیا یواشكی به خود ما بگو، كسی نفهمد این لشكر كشی‌ها این صحبتها این رفتن به صفین‌ها، این عاقبتش چیست؟ می‌گوید گوشت را بیاور جلو، این را من دارم می‌گویم، زبان حال است: به كسی نگویی حواست باشد، اسرار را فاش نكنی، ولی برمی‌گردیم شكست هم می‌خوریم. این حال، حال أمیرالمؤمنین است، با این حال می‌رود منبر صحبت می‌كند تشویق می‌كند" ساجهد فی ان اطهر الارض من هذا الشخص المعكوس" همه اینها را می‌گوید ولی اگر كسی یواش از اصحاب بیاید از او سوال بكند كه نتیجه چیست؟ می‌گوید بگذار آهسته بگویم نتیجه ... فرق نمی‌كند نه در صحبت تغییر ایجاد می‌كند، نه در تعبیر، ولی دل كجاست؟ قلب كجاست؟ آن در كلیت است، این را مرحوم آقا می‌خواستند به ما بفهمانند كه دلت باید در كلیت باشد، نه این كه در پایین باشد و نگاه به افراد كنی، نگاه به جریانات كنی نگاه به جزئیات كنی و آن دیدگاه خودت را محصور كنی و محبوس كنی در این جزئیات.

 آن كه ما الان داریم چیست؟ كسی كه نظر به جزئیت دارد: آی فلانی این نظر را داد، فلانی این حرف را زد، آی فلانی این جوابش را داد، آی فلانی این جور كرد، آی فلانی این جور مقابله كرد، همه‌اش آی آی آی آی تا آخر همه‌اش آی آی می‌ماند، هیچ تغییر نمی‌كند، یك قضیه را رویش زوم می‌كند، نسبت به آن توجه می‌كند بعد یك مرتبه می‌بیند كه خراب شد، نسبت به یك نفر اعتماد می‌كند: این می‌تواند كارم را راه بیاندازد این فلان كس می‌تواند این عمل را انجام دهد، این می‌تواند آن چه را كه من در ذهن دارم و توقع دارم به منصه‌

 ظهور بیاورد یكدفعه بعد از پانزده روز می‌بیند این صد و هشتاد درجه این جوری شد، یكدفعه آدم می‌نشیند عجب! پانزده روز هی این در فكرش می‌گذرد كه الان این تأثیر را می‌گذارد این كاری را كه موافق با میل و موافق با خواست است انجام می‌دهد خبر ندارد كه آن برای دنیا است تا دنیا بچرخد و این هم به این طرف می‌چرخد خاك بر سر در این جا گیر افتادی و این دو هفته خود را در فكر و خیال آن گذراندی، می‌خواستی نكنی، چه كسی ضرر می‌كند؟ اینها كه اهل دنیا هستند كه هیچ، آن كسی كه در این وسط ضرر كرده آن كسی است كه دو هفته امید بسته به این كه او بیاید و این اقدام را انجام بدهد و یكدفعه می‌بیند نكرد، ا عجب، ا یعنی چه؟ یعنی دو هفته را باختی، دو هفته از كیسه ات رفت، ولی اگر آمد از همان اول یك حرفی را زد نگاه می‌كنی یك لبخند بزنی یك نیشخند بزنی، بابا اینها كشك است، آن یكی می‌آید فرض كنید كه جواب بدهد، یك نیشخند، آن هم مثل این، سگ زرد برادر شغال است، تفاوتی با هم نمی‌كنند، همه یكی است، ان وقت چه می‌شود؟ انسان می‌آید از این جزئیت بیرون، و به كلیت می‌رسد، عارف به چه كسی می‌گویند؟ عارف به كسی می‌گویند كه ذهن او ..... مرحوم آقا رضوان اللَه علیه در آن مقدمه كه برای قانون اساسی نوشتند، یاد رفقا هست؟ نوشتند كه حاكم اسلام باید از جزئیت به كلیت رسیده باشد، یعنی این جریانات را از آن دید كلی نگاه كند و دید تثبیبی نگاه كند، نه این كه از آن دید پایین و دل ببندد به حمایت این یا حمایت آن یا حمایت فلان، این حمایتها یك روز كنار می‌رود، عجب عجب پس این طور شد، خب بله این طور است دیگر، دنیا همین است دیگر، قرار نیست كه دنیا همیشه بر وفق مراد باشد، یك روز این طور است، گهی پشت به زین و گهی زین به پشت، دنیا همین است.

 لذا می‌فرمودند اخباری كه به دردتان نخورد برای چه گوش می‌دهید؟ آدم وقتی كه شب می‌خواهد بخوابد آن موقع خواب كه می‌گویند باید وضو بگیرد باید طاهر باشد باید لا اله الا اللَه بگوید باید آیة الكرسی بخواند، همه‌اش فكرش در چیست؟ فلان آقا این حرف را زد، آی فلان آقا ... آن وقت این خواب است؟ این همان خوابی است كه به آن دستور داده اند؟ یا وقتی كه انسان می‌خواهد بخوابد ذهن خالی باید باشد از مسائل، عرض كردم نسبت به آن كسی كه تكلیف دارد مطلب دیگری است، خیال نكنید همه هم تكلیف دارند، نه آقاجان همه هم تكلیف ندارند، از یك میلیون نفر اگر یك نفر تكلیف داشته باشد از هزار نفر هم این طور نیست بیخود روی خودمان هم تكلیف بار نكنیم، آن كسی كه تكلیف دارد مشخص است بقیه می‌آیند تكلیف بار می‌كند: ما باید از جریانات مطلع باشیم! باید بدانیم چه می‌گذرد! باید، باید، پس انسان كیست، انسان وقتی كه می‌خواهد بخوابد باید بداند چهل خانه آن طرف و همسایه او فلان است و باید بداند و از اوضاع باید مطلع باشد، مطلع باشید! خب بروید مطلع شوید! ببینید آن وقت می‌توانید دیگر یك نماز با حضور قلب بخوانید؟ می‌توانید یك شب سر را راحت به بالش بگذارید؟ می‌توانید با دل آسوده به ملاقات پروردگار در منام بروید؟ نمی‌شود، با یك دست نمی‌شود دو بار را برداشت، هر دست تحمل یك بار را دارد، لذا بدترین چیز برای سالك بدترین تأكید دارم می‌كنم بدترین، توجه به اخباری است كه ذهن او را مشغول كند این بدترین چیز است، خب این گوی و اینهم میدان، این گوی و این هم میدان.

 چرا ذهنش را مشغول كند بی خود و بی جهت، بگذارید ذهن یك عده دیگر مشغول باشد، چرا ذهن ما

 مشغول باشد؟ ما را چه سنم به این كه این این را گفت، این جوابش را داد، به من چه مربوط است، این قضیه بوده و خواهد بود و این وسط ما شب و روزمان دارد از بین می‌رود با این خزعبلات و با این مسائلی كه خب واقعا به تهوع دیگر رسیده است قضیه، انسان به تهوع می‌آید، بخواهد بشنود كه این چه گفت آن چه گفت، این چه گفت، همه مسائل، همه‌اش آن چه گفت، آن چه گفت، یك خرده هم به فكر خودمان باشیم، به فكر صفای خودمان باشیم، یك مقداری هم به فكر این باشیم كه بالاخره هی ماه و ماه می‌آید می‌گذرد امسال تبدیل به سال دیگر می‌شود، سال دیگر تبدیل به سال دیگر می‌شود، افراد هی می‌آیند سوال می‌كنند آقا این مسائلی كه در دنیا اتفاق می‌افتد آیا برای زمان ظهور است؟ به من چه مربوط است كه زمان ظهور كی است؟ اگر زمان ظهور را كسی تعیین می‌كرد او پدر من بود كه نكرد، آنهایی هم كه تعیین كردند همه فهمیدند كه دروغ از آب درآمد، چه قدر بگویم، آنهایی كه آمدند هی گفتند زمان ظهور نزدیك است حتی خودم شنیدم از بعضی از آنها كه حتی سالش را هم تعیین كردند خب فهمیدید اینها همه دروغ بوده راه معرفت نفس و معرفت اللَه پرداختن به این مطالب نیست، آقا این قضایا كه اتفاق دارد می‌افتد به زمان ظهور است به من چه مربوط است؟ من نمی‌دانم به زمان ظهور است؟ اصلا هیچ خبر ندارم، همین قضیه كه ما بیاییم و به دنبال این باشد كه مسائل و جریانات به زمان ظهور می‌خواهد برسد، همین جا ما گیر كردیم، گیر كردیم، تمام شد، گیر كردیم، بله این قضایا ممكن است قضایایی باشد مقدمه برای زمان ظهور ولی آیا من هم تا زمان ظهور زنده هستم یا نه؟ فكر این را كرده ایم یا نه؟ سال دیگر بنده به رحمت خدا می‌روم تمام شد، وانگهی به زمان ظهور منتهی می‌شود خب به من چه مربوط است؟ من باید خودم را درست كنم، خودم را آماده كنم، خودم را مستعد كنم، برای قبول و تلقی مبانی حضرت ولی عصر عجل اللَه تعالی فرجه من باید بروم خودم را آماده كنم یا نه؟ آمادگی به چیست؟ به این كه چه خوب به به فلان قضیه اتفاق افتاد ظهور نزدیك شد! چه فرقی كرد؟ همان هستیم كه پارسال بودیم، مگر ما این حرفها را نمی‌زدیم خب چه شد؟ دو سال قبل مگر ما این حرفها را نمی‌زدیم؟ حالا دو سال گذشت سه سال قبل مگر ما این حرفها را نمی‌زدیم با سه سال قبل چه فرقی كرده ایم؟ خیلی خب حالا گیرم فردا حضرت می‌خواهند ظهور كنند ما كه همان سال قبلی هستیم ما كه همانیم حالا اگر بنده به شما بگویم كه آقا سال بعد حضرت ظهور می‌كنند همه خوشحال نمی‌شویم؟ به به به به خب چكار می‌كنیم؟ به فكر می‌افتیم دیگر، به فكر می‌افتیم كه یك وقت یك جوری نباشد كه حضرت ظهور كند و سرش را از ما برگرداند، خیلی خب بسم اللَه از همین حالا، دیگر چرا بخواهیم دنبال ظهور حضرت باشیم؟ دنبال رسیدن به باطن حضرت باشیم؟ چرا باید مردم را به این حرفها سرگرم كنیم و بعدا خلاف دربیاید؟ چرا؟ چه كسی به ما یك همچنین تكلیفی كرده كه بلند شویم به مردم بگوییم كه حضرت سال بعد ظهور می‌كنند؟ یا فلان پیرمرد می‌بیند یا فلان كسی كه در این مجلس هستند می‌بینند، چه كسی به ما دستور داده است؟ حضرت به ما دستور داده است كه بگو؟ بنده در این جا خودم اعلام می‌كنم حضرت به یك نفر تا به حال همچنین حرفی نزده، اصلا نبوده این مسئله، هر كسی گفته دروغ است، حضرت آمدند فرمودند آقاجان بنشین مبانی دین را برای مردم توضیح بده، تشریح كن به‌

 خود برسند، مسلمان باشند آبروی اسلام را نبرند، آبروی أمیرالمؤمنین را نبرند، آبروی تشیع را نبرند، واقعا شیعه باشند، الگو و اسوه باشند برای مردم این كارها را باید انجام بدهد، همه این را ما ول كردیم رفتیم سراغ این كه حضرت كی ظهور می‌كند، كی ظهور می‌كند، هر كار غلطی هست انجام می‌دهیم، هر غلطی هست انجام می‌دهد، این چیست؟ این خلاف است، همه اینها خلاف است این كه مرحوم آقا می‌فرمودند كه باید امور به دست كسی باشد كه به كلیت رسیده و قلب او متصل باشد برای همین است كه دو لحن در كلام او نیست، دو جور صحبت در كلامش نیست، مسائل را از آن بالا می‌بیند و از دید توحیدی نگاه می‌كند و این مسئله توحیدی با وجود او عجین شده است، و وجود او را متحول كرده و قلب او را متحول كرده به یك قلب توحیدی، نه یك قلب متظاهر، نفس برگشته، بخواهد نخواهد همین روش را دارد، خب راهش را هم به ما گفته اند، لذا ایشان مخصوصا در همان سنواتی كه مسائلی پیش آمده بود و مطالبی پیش آمده به مناسبت خود حال و زمان ایشان می‌فرمودند شنیدن این مطالبی خیلی مفید نیست و انسان باید به دنبال آن چیزهایی باشد كه برای او مفید است و این مسئله را بنده خیلی روی آن تأكید می‌كنم بخصوص در این ماه رجبی كه در پیش داریم رفقا لازم نیست كه به هر قضیه ای توجه كنند به هر مسائلی توجه كند انسان باید در خود باشد" كن فی الفتنة كابن اللبون لاظهر فیركب ولا ضرع فیحلب"[[1]](#footnote-1) انسان باید به دنبال كار خودش باشد و امور را باید به دیگران بسپارد خداوند برای تیصیر امور افرادی را خلق كرده است كه آنها خودشان به این مسائل و جریانات می‌پردازند. ما چرا بیاییم فكر و ذهن خود را مشغول كنیم به آن چه كه اشتغال به آنها برای ما اگر ضرر نداشته باشد نفعی ندارد.

 راجع به این مطالبی كه عرض شد رفقا خوب تأمل كنند، روزه در ماه مبارك رجب در این مراقبه موثر است، كسانی كه خب روزه قضا دارند نمی‌توانند روزه مستحب بگیرند، همان روزه قضا را می‌توانند انجام دهند و كسانی كه روزه قضا ندارند، روزه مستحب هر چه بیشتر بگیرند بهتر است، روایت داریم كه رسول خدا این سه ماه را در روزه به هم وصل می‌كردند و كسانی كه نمی‌توانند روزه بگیرند آن اذكار ماه رجب را كه سبحان الاله الجلیل، سبحان من لا ینبغی التسبیح الا له، سبحان الاعز الاكرم، سبحان من لبس العز و هو له اهل، روزی صد مرتبه این را بگویند كه ثواب روزه به آنها داده خواهد شد.

 لیلة الرغائب خیلی مورد توجه بوده، روزه قبلش همین طور، اعمالی كه در آن شب هست. و من از خود مرحوم آقا شنیدم، پرداختن به این اعمال در شب اول ماه رجب تا سال آینده برای انسان تأثیرگذار خواهد بود خیلی نسبت به اعمال شب رغائب رفقا دقت كافی داشته باشند ادعیه ماه رجب حتما خوانده بشود و همین طور در اوقاتی كه خب برای انسان پیش می‌آید آدم نیم ساعت در جایی است و كاری ندارد به جای این كه ذكرش فكرش به این طرف و آن طرف بیاید یكی از این ادعیه‌ها را گوش دهد و معنایش را توجه كند الان هم كه این وسائل و اینها در اختیار انسان هست و انسان صدا و صوتش را می‌تواند كه همیشه همراه خودش داشته‌

 باشد و این طراوت و این معانی را در وجود خودش نگه دارد، نگه دارد این ادعیه تأثیر می‌گذارند در نفس، تأثیر می‌گذارند، حكم دارو را دارد كه می‌آید و جلوی بسیاری را از امراض را می‌گیرد، جلوی بسیاری از خطورات را می‌گیرد، جلوی وساوس را اینها می‌گیرد.

 خب مطالب دیگری در این جا هست، مطالب زیاد است و برای رفقا هم عرض شده و طبعا دیگر وقت خیلی گذشته و انشاءاللَه كه امیدواریم خداوند توفیق بدهد و از آن چه كه نصیب خاصان خودش در این ماه هست خداوند به بزرگی و كرمش نصیب ما بفرماید و ما را نسبت به راه بزرگان و متابعت از برنامه آنها موفق كند، این واقعا دعایی است كه انسان همیشه باید داشته باشد و نسبت به این قضیه بایستی كه كاملا این مطلب را در نظر بگیرد كه نابرده رنج خلاصه گنج میسر نمی‌شود، نفس به جزئیات علاقه دارد به این اخبار علاقه دارد به این كه چه شد و چه شد علاقه دارد، نفس این است همین كه نفس به دنیا تعلق پیدا كرده، یعنی به این كه در این دنیا چه می‌گذرد، مسببات چگونه عمل می‌كنند، سبب را ول كرده، آن علت را ول كرده، اراده مبدأ حق را رها كرده و بعد به دنبال این امور جزئی و مصادیق خارجی دارد می‌گردد، باید این اشتیاق نفس را از او گرفت، باید این توقعات را از او گرفت، توقع را باید در جای دیگری برد، اشتیاق را باید در جای دیگری برد و این كار دارد، به همین راحتی پیدا نمی‌شود و این مراقبه ای كه بزرگان فرمودند همین است، مراقبه در این مسئله است، با ورود توهمات و با وجود تخیلات برای انسان آن معانی حاصل نخواهد شد، انشاءاللَه امیدواریم كه دست عنایت حضرت بقیه اللَه بر سر همه ما مستدام و خود آن حضرت با لطف و كرامت خود ما را از این ورطه برهاند و به عالم توحید متصل كند.

 اللَهم صلی علی محمد و آل محمد

1. حديث از أميرالمؤمنين عليه‏السّلام: به هنگامه فتنه‏ها همچون فرزند شتر باش، نه پشتى دارد تا سوارى دهد و نه سينه اى تا شير دهد. [↑](#footnote-ref-1)